



تفسیرِ گفت‌وگوی ابوالحسن خرقانی با ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید

امیرحسین همتی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران
(از ص ۳۷ تا ۵۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۳/۲۶، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۶/۲۰

علمی-پژوهشی

چکیده

مناقب‌نامه‌نویسان اهل تصوف، بنا به سنت رایج در خانقاه، برای نقل گفتارِ ائمه طریقت، اعتباری ویژه قائل بودند؛ به‌گونه‌ای که تلاش می‌شد کلام شیخ، به عین عبارت، یا در مضمون و محتوا کاملاً شبیه به آنچه بر زبان ایشان آمده بود، روایت شود. پابندی به این اصل، موجب شد بخشی زیاد از اقوال مشایخ، ضمن حکایات مرتبط با احوال آن‌ها در مناقب‌نامه‌ها ذکر شود. یکی از کتب مقامه، اسرارالتوحید است. در این کتاب و در ضمن حکایت «سفر ابوسعید به خرقان»، گفت‌وگویی از شیخ ابوالحسن با ابوسعید ابوالخیر با این عبارات نقل شده که «روزی شیخ بلحسن در میان سخن از شیخ پرسید که: به ولایت شما عروسی بو؟ شیخ بوسعید گفت: بو؛ و در عروسی بسیار نظارگی بو، که از عروس نیکوتر بو، ولکن در میان ایشان، تخت و کلاه و جلوه، یکی را بو. شیخ بلحسن نعره‌ای بزد و گفت: خسرو همه حال خویش دیدی در جام». ابهامات موجود در این گفت‌وگو، و سؤالاتی که در پی این ابهامات پدید می‌آید، مفهوم واقعی این مکالمه، و مهم‌تر از همه، هدف از ایراد آن را نامشخص ساخته است. این پرسش‌ها، به‌گونه‌ای هستند که پاسخ آن‌ها را نه در متن اسرارالتوحید، و نه در تعلیقاتی که بر این متن نگاشته شده است، می‌توان یافت. جستار حاضر، مفهوم این گفت‌وگو و هدف از ایراد آن را مشخص ساخته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد گفت‌وگوی یادشده، با موضوع مورد اختلاف مجلس گفتن یا سکوت ابوسعید در خانقاه خرقانی، ارتباط مستقیم دارد.

واژه‌های کلیدی: ابوسعید ابوالخیر، ابوالحسن خرقانی، اسرارالتوحید، گفت‌وگو، مجلس گفتن.

۱. مقدمه

یکی از رویدادهای شایان توجه در زندگانی ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ق) مسافرت به خرقان، بسطام و دامغان است. ابوسعید در این سفر تاریخی، ضمن ملاقات با ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵ق) و همچنین زیارت تربت بایزید بسطامی، مجموعاً در وقت عزیمت و هنگام مراجعت، شش روز در خانقاه شیخ ابوالحسن، میهمان بود.

در اصل وقوع این مسافرت، جای تردید نیست؛ اما در خصوص وقایع ضمن آن، به ویژه درباره موضوع سخن گفتن، یا سکوت اختیار کردن ابوسعید ابوالخیر در خانقاه شیخ ابوالحسن، و همچنین در باب نیت اصلی ابوسعید برای در پیش گرفتن این سفر، دو دسته روایت وجود دارد: در دسته نخست، آن روایتی جای می‌گیرد که در اسرارالتوحید ثبت شده است. این گزارش، ضمن آنکه بر سکوت ابوسعید در خانقاه خرقانی تأکیدی ویژه دارد؛ نیت اصلی ابوسعید را برای در پیش گرفتن این سفر، شرکت در مراسم خاک‌سپاری فرزند شیخ ابوالحسن، و تسلی بخشیدن به خانواده خرقانی در واقعه قتل پسر ایشان عنوان کرده است. در این گزارش، عزم ابوسعید برای رفتن به حج، انگیزه فرعی سفر، و تابعی از آن نیت اصلی بیان شده است.

دسته دیگر از این گزارش‌ها، آن‌هایی هستند که در منتخب نورالعلوم و همچنین در رساله ذکر قطب‌السالكین ثبت شده‌اند. این گزارش‌ها، برخلاف گزارش مندرج در اسرارالتوحید، بر سخن گفتن ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن، دلالتی روشن دارند.

در این روایات، ضمن آنکه به تقارن واقعه سربریده شدن پسر شیخ ابوالحسن با سفر ابوسعید به خرقان، مطلقاً اشاره‌ای نشده است؛ نیت اصلی ابوسعید نیز برای حضور در خانقاه شیخ ابوالحسن، قراردادن خرقان در مسیر مسافرت از نیشابور به حجاز، و به انگیزه مشورت با خرقانی برای رفتن یا نرفتن به سفر مبارک عنوان شده است. همین دوگانگی روایات، ضرورت اعتبارسنجی تاریخی آن‌ها را برای روشن ساختن آنچه واقعیت ماجرا بوده است، آشکار می‌سازد.

محتوای کلی حکایت مندرج در اسرارالتوحید، این مسئله را نشان می‌دهد که ابوسعید هنگام عزیمت به سفر یادشده، وقتی برای نخستین مرتبه به خرقان رسید، سه روز در خانقاه شیخ ابوالحسن اقامت کرد. آن‌گاه، راهی بسطام شد. در بسطام نیز پس از زیارت تربت بایزید، یک شبانه‌روز درنگ داشت. سپس، راه دامغان را در پیش گرفت. سه روز را نیز در این شهر گذراند. آن‌گاه با اعلام انصراف از ادامه مسیر، همراهان را برای رفتن به حج یا بازگشت به نیشابور مخیر ساخت.

ابوسعید در مسیر بازگشت، ابتدا راه سبزوار را در پیش گرفت؛ اما در همان ابتدای مسیر، دوباره به جانب خرقان تغییر جهت داد و به آنجا عزیمت کرد. ابوسعید در این حضور دوباره در خرقان، سه روز دیگر را در خانقاه شیخ ابوالحسن درنگ داشت، آن‌گاه راهی نیشابور شد.

در این اقامت سه‌روزه دوم، گفت‌وگویی مهم، میان ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن به میان آمد. سخنان این دو شیخ با یکدیگر، که در قالب پرسش و پاسخ مطرح شده است، به‌گونه‌ای است که اگر بر مبنای متن اسرارالتوحید درباره معانی آن‌ها تأمل شود، فقط چندین ابهام و سؤال بی‌پاسخ را به دنبال خواهد داشت. در اسرارالتوحید به گفت‌وگوی مذکور چنین اشاره شده است:

روزی شیخ بلحسن در میان سخن از شیخ پرسید که: به ولایت شما عروسی بو؟ شیخ ابوسعید گفت: بو؛ و در عروسی بسیار نظارگی بو، که از عروس نیکوتر بو، و لکن در میان ایشان، تخت و کلاه و جلوه، یکی را بو. شیخ بلحسن نعره‌ای بزد و گفت، مصراع: خسرو همه حال خویش دیدی در جام (محمد ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۴۳).

هنگام مطالعه این قسمت از گزارش محمد ابن منور از سفر ابوسعید به خرقان، ابهامات و سؤالاتی چند مطرح می‌شود. این پرسش‌ها به‌گونه‌ای هستند که پاسخ آن‌ها را نه در متن اسرارالتوحید، و نه در تعلیقاتی که بر این متن نگاشته شده، می‌توان یافت. این سؤال‌ها و ابهامات از این قرارند:

۱. هنگام ملاقات دو عارف بزرگ زمانه، و در حین گفت‌وگوی ایشان با یکدیگر، دلیل طرح بدون مقدمه این سؤال به ظاهر نامربوط، آن هم در میان سخن (سخنی که مؤلف اسرارالتوحید مشخص نساخته که محتوای آن چه بوده است)، از سوی شیخ ابوالحسن چیست که از ابوسعید ابوالخیر پرسید: «به ولایت شما عروسی بو؟»

۲. پاسخ ابوسعید به این پرسش، مشتمل بر کدام پیام و متضمن چه محتوایی است؟

۳. مگر این پرسش، و پاسخ مبتنی بر آن، مشتمل بر کدام نکته مهم بوده است که راویان و گزارشگران این سفر (چه از طیف مقامه‌نویسان ابوسعید و چه از طیف مناقب‌نگاران ابوالحسن) خود را ملزم به آن دانسته‌اند تا ضمن دیگر رویدادهای سفر، به ذکر آن نیز بپردازند؟

۴. مهم‌تر از همه، مگر در پاسخ ابوسعید ابوالخیر کدام مطلب مهم نهفته بود، که شیخ ابوالحسن از شنیدن آن دگرگون شد و از شدت غلبات ناشی از وجد نعره زد؟

۵. مفهوم واقعی و باطنی مصراع‌ی که ابوالحسن خرقانی بر زبان جاری ساخت و گفت: «خسرو همه حال خویش دیدی در جام» چیست؟

۶. در ورای معانی ظاهری الفاظ و عبارات این مصراع، کدام مفهوم باطنی نهفته است؟

۷. این مفهوم ضمنی، با پاسخ ابوسعید ابوالخیر چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد؟
کوشش برای پاسخ به پرسش‌های یادشده و رفع ابهام از گفت‌وگوی مورد بحث، هدف جستار حاضر است.

در حوزه ابوسعیدپژوهی، از تحقیقاتی پُرشمار می‌توان یادکرد. جستار حاضر در میان این تحقیقات، رویکردی ویژه و کاملاً نوین دارد که جای آن در حوزه مطالعات مرتبط با ابوسعیدشناسی، خالی است. این مقاله، با الهام از روش شفيعی کدکنی در تعلیقه‌نویسی بر

اسرارالتوحید، برای رفع مشکلات و مبهمات این کتاب به نگارش درآمده و هدف از آن رفع ابهامی دیگر از متن این اثر است.

۲. اختلاف منابع درباره برخی از مسائل مرتبط با سفر ابوسعید ابوالخیر به خرقان

برای پی‌بردن به پاسخ پرسش‌هایی که در پی مرور گفت‌وگوی شیخ ابوالحسن با ابوسعید ابوالخیر پدید می‌آید، و به‌منظور رفع ابهامات موجود از عبارت مذکور در اسرارالتوحید، بایسته است دو دسته از منابع، به‌صورت تطبیقی مطالعه و بررسی شوند: در نخستین گام، علاوه بر اسرارالتوحید، مطالعه دیگر منبع مرتبط با احوال و مقامات ابوسعید ابوالخیر، یعنی مقامه کهن و نویافته ضروری است؛ در گام دیگر، لازم است به منابع مرتبط با زندگانی و احوال شیخ ابوالحسن خرقانی، یعنی کتاب‌های منتخب نورالعلوم و همچنین رساله ذکر قطب السالکین توجه شود؛ زیرا در این منابع نیز به رویدادهای سفر ابوسعید به خرقان و ماجراهای ضمن آن اشاره شده و گفت‌گوهای دو شیخ با یکدیگر در آن‌ها به‌روشنی بازتاب یافته است.

نتایج حاصل از این بررسی تطبیقی، مبین اختلاف‌هایی چندگانه است که میان این دو طیف از روایات، درباره پاره‌ای از مسائل مرتبط با این سفر وجود دارد. پژوهش درباره این تفاوت‌ها برای روشن‌ساختن حقیقت هر یک، و آشکارکردن زوایای پنهان وقایع سفر یادشده، یکی از ضرورت‌هایی است که در مطالعات ابوسعیدپژوهی شایسته عنایت ویژه است.

مهم‌ترین موضوع مورد اختلاف درباره این مسافرت تاریخی، مسئله تبت واقعی ابوسعید برای این سفر و همچنین موضوع مجلس گفتن یا خاموشی‌گزیدن وی در خانقاه خرقانی است. با مشخص‌شدن حقیقت تاریخی این ماجرا، نه‌تنها ابهامات موجود در عبارت مورد اشاره از اسرارالتوحید برطرف خواهد شد، بلکه پاسخ پرسش‌هایی که به‌دنبال این ابهامات پدید آمده است نیز روشن می‌شود.

درباره شناخت احوال ابوسعید ابوالخیر، افزون بر اسرارالتوحید، از دو مقامه دیگر باید یاد کرد: یکی، کتاب حالات و سخنان و دیگری، مقامه کهن و نویافته ابوسعید است. در حالات و سخنان به ماجرای سفر ابوسعید به خرقان اشاره‌ای یافت نمی‌شود. در مقامه کهن و نویافته نیز به مسافرت ابوسعید به خرقان، به‌صورت مستقل و صریح اشاره نشده، اما مطلبی در آن آورده شده که مبین همین گفت‌وگویی است که بین ابوالحسن خرقانی و ابوسعید به میان آمده است. این اشاره از آن باب حائز اهمیت فراوان است که در عوض همسوبودن با مطالب مندرج در اسرارالتوحید، مؤید مطلبی است که در همین زمینه در مقامه‌های شیخ ابوالحسن آمده است. مطالب مندرج در مقامه کهن و نویافته، با آنچه مؤلف اسرارالتوحید درباره سکوت ابوسعید در خانقاه خرقانی و مجلس‌نگفتن او، مدعی آن است، کاملاً در محتوا و مضمون، متفاوت است.

منتخب نورالعلوم و رساله ذکر قطب السالکین نیز دو مقامه‌ای هستند که به شناخت احوال شیخ ابوالحسن خرقانی کمک می‌کنند. در منتخب نورالعلوم، چهار حکایت درباره ابوسعید ابوالخیر موجود است (← شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۵ و ۳۸۰) که دو مورد از آن‌ها به سفر ابوسعید به خرقان و مصاحبتش با شیخ ابوالحسن اختصاص دارد. در رساله ذکر قطب السالکین نیز، چهار بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است که سه مورد آن به ماجراهای سفر وی به خرقان مرتبط است و در طی آن‌ها به آنچه هنگام مصاحبت میان این دو شیخ مطرح شد، اشاره شده است. (← همان: ۲۶۴ و ۲۶۶ و ۲۶۷).

با توجه به این توضیحات، مشخص می‌شود از مسافرت ابوسعید به خرقان، در کتاب‌ها و منابع مرتبط با احوال و زندگانی این دو شیخ، در مجموع، شش گزارش وجود دارد. مشروح‌ترین گزارش، در اسرارالتوحید ثبت شده است. در نورالعلوم نیز، مجموعاً دو گزارش در این باب یافت می‌شود؛ یکی از آن‌ها که اختصاصاً به موضوع این سفر مربوط است، حجتی متوسط دارد. گزارش دیگر نیز که مختصر است، هرچند گزارش مستقل این سفر نیست، اما به همین گفت‌وگویی مربوط می‌شود که شیخ ابوالحسن و ابوسعید با یکدیگر داشته‌اند. مؤلف نورالعلوم، این گفت‌وگو را به‌عنوان یک حکایت مستقل ذکر کرده، در حالی که در اسرارالتوحید، به این مکالمه نیز به‌عنوان بخشی از رویدادهای سفر اشاره شده است.

گفت‌وگویی مندرج در نورالعلوم، حائز اهمیت فراوان است. این گزارش علاوه بر آنکه حاوی نکاتی جدید است، در جزئیات نیز با آنچه در اسرارالتوحید به آن اشاره شده، تفاوت‌هایی دارد. مضمون این گزارش چنان است که برای رفع ابهام از عبارات مندرج در اسرارالتوحید، از آن بهره بسیار می‌توان برد.

در رساله ذکر قطب السالکین نیز، در مجموع سه گزارش در زمینه این سفر و مباحث مطرح‌شده در آن ملاقات آمده است. این گزارش‌ها از چند جهت شایان توجه فراوان‌اند؛ زیرا مضمون آن‌ها به‌گونه‌ای است که نه تنها در اعتبارسنجی گزارش مندرج در اسرارالتوحید، از آن‌ها می‌توان بهره برد، بلکه مهم‌ترین واقعیت تاریخی درباره این ملاقات و رویدادهای ضمن آن را که به سکوت یا سخن‌گفتن ابوسعید در خانقاه خرقانی مربوط است، بهتر آشکار می‌سازند. واقعیت یادشده را مسافرانی از جمع همراهان ابوسعید، ضمن آنکه شاهدان عینی آن بودند، عامدانه و بنا به ملاحظاتی خاص، به صورتی کاملاً نامحسوس، دیگرگون گزارش کردند و آن را در ضمن بیان بسیاری از واقعیات و حقایق این سفر پنهان ساختند. از این تصویر دیگرگون‌شده بعدها محمد بن منور، به‌عنوان سندی متقن استفاده و پس از بازپرداخت نهایی، آن را در اسرارالتوحید ثبت کرد. علاوه بر منابع یادشده، در دیگر کتب عرفانی فارسی، به اشاره‌هایی درباره این سفر و ملاقات می‌توان دست یافت که هرکدام از آن‌ها نیز مبین گوشه‌هایی از وقایع آن، یا توضیح و یادآوری سخنان و مباحثی هستند که در این ملاقات، بین دو عارف پرآوازه روزگار به میان آمد. برای نمونه،

در آثاری چون کشف‌المحجوب هجویری، تذکرة الأولیای عطار، روضة القلوب شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی و همچنین در کاشف‌الأسرار نورالدین عبدالرحمان اسفراینی، می‌توان این اشارات مجمل را مشاهده کرد.

آنچه در کشف‌المحجوب در این باب آمده، به روایت از خواجه حسن مؤدب است. او پیشکار خاص ابوسعید بود و برنامه‌ریزی و اجرای جزئیات این سفر را از ابتدا تا انتها بر عهده داشت. مؤلف اسرارالتوحید نیز در نقل ماجراهای سفر ابوسعید به خرقان، به گزارشی که از روایت این پیشکار مخصوص در اختیار داشت، به‌عنوانی سندی متقن، تکیه کرده است. مطالب مندرج در دیگر منابع عرفانی درباره این سفر، یا به‌صورت مستقیم برگرفته از اسرارالتوحیدند یا از نظر مضمون، در کشف‌المحجوب ریشه دارند؛ این سخن به آن مفهوم است که آبشخور اصلی همه روایات مندرج در متون عرفانی، به گزارشی که خواجه حسن مؤدب از این سفر ارائه کرده است، بازمی‌گردد.

در اعتبارسنجی وقایع سفر ابوسعید به خرقان، با درگذشتن از آنچه در منابع عرفانی در این زمینه ذکر شده، باید به منابع اصلی که مشخصاً درباره احوال این دو شیخ به نگارش درآمده است، توجه و تأکید کرد. بررسی تطبیقی گزارش‌های مرتبط با سفر ابوسعید به خرقان که در مقامه‌های این دو شیخ مندرج است، نشان می‌دهد که اختلاف و دگرگونی‌هایی در روایت‌های هر یک از آنها وجود دارد. مهم‌ترین این تفاوت‌ها، اختلاف درباره سکوت یا مجلس‌گفتن ابوسعید ابوالخیر در حضور شیخ ابوالحسن خرقانی است. آشکارشدن این اختلاف مهم و پی‌بردن به آنچه حقیقت ماجرا بوده است، دگرگون‌سازی عمده و آگاهانه برخی از وقایع این سفر و کتمان بعضی از حقایق را (به روشی که در ادامه به آن اشاره خواهد شد) از جانب گزارشگر اصلی آن به‌خوبی آشکار می‌کند.

۳. اختلاف در باب خاموشی ابوسعید در خانقاه شیخ ابوالحسن یا مجلس‌گفتن او

مسئله سخن‌گفتن یا خاموشی‌گزیدن ابوسعید در خانقاه شیخ ابوالحسن خرقانی، از جمله مسائلی است که در هرکدام از منابع یادشده، به‌شکلی روایت شده است. اسرارالتوحید بر خاموشی شیخ در حضور ابوالحسن خرقانی تأکید و دلالتی صریح دارد. این در حالی است که در دیگر مقامه ابوسعید ابوالخیر، موسوم به *مقامه کهن و نویافته* و همچنین در تمام منابع مرتبط با زندگی شیخ ابوالحسن، یعنی منتخب نورالعلوم و رساله ذکر قطب‌السالکین، به مجلس‌گفتن ابوسعید در حضور خرقانی تأکید و تصریح شده است.

آنچه در توضیح این موضوع می‌توان بیان کرد، آن است که مؤلف اسرارالتوحید، در ضمن ارائه گزارش سفر ابوسعید به خرقان، سه‌بار متذکر این مسئله شده است که ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن، به‌رغم اصرار فراوان خرقانی برای شنیدن سخن او و حتی دعوت از ابوسعید برای ایراد کلام، خاموشی‌گزید و سکوت را بر کلام ترجیح نهاد. بنا به گزارش اسرارالتوحید، ابوسعید در

اقامت شش‌روزه در خرقان، همواره سخن‌گفتن را به شیخ حواله کرد و خود شنونده کلام ابوالحسن بود. سکوت ابوسعید با همه زبان‌آوری و فصاحتی که در ایراد کلام داشت، چنان برای مریدان او نادر و شگفت می‌نمود که حتی در حق شیخ زبان به اعتراض گشودند که چرا در اینجا خاموشی را پیشه خود ساخته است؟

در اسرارالتوحید، نخستین اشاره به این موضوع، هنگام ورود ابوسعید به خرقان و شرکت در مراسم خاک‌سپاری فرزند شیخ ابوالحسن است. ابن منور در این مورد می‌گوید:

چون شیخ ما ابوسعید به خرقان رسید و در خانقاه شد، در خانقاه شیخ بلحسن، مسجدخانه‌ای است. شیخ بلحسن در آنجا بود. بر پای خاست و تا میان مسجدخانه پیش شیخ بازآمد، و آنجا دست به گردن یکدیگر فراکردند. شیخ بلحسن می‌گفت: چنان داغ را مرمم چنین نهند، و چنین قدم را، قربان، جان بلقسم سازند. پس شیخ بلحسن شیخ ابوسعید را دست گرفت که بر جای من بنشین. شیخ ما نشست. شیخ بلحسن را گفت: تو بر جای خویش بنشین. او نشست. هر دو در میانه خانه بنشستند و هر دو می‌گریستند. شیخ بلحسن، شیخ ابوسعید را گفت: سخن بواژ، مرا نصیحتی بکن. شیخ ابوسعید گفت: او را باید گفت. پس مقریان با شیخ ابوسعید بودند، شیخ اشارت کرد که قرآن برخوانید. قرآن برخواندند و صوفیان، بسیار بگریستند و نعره‌ها زدند و هر دو شیخ بسیار بگریستند. شیخ بلحسن خرقة از سر زاویه خود به مقریان انداخت. پس شیخ بلحسن گفت: فرضی در پیش است و عزیزان منتظرند. جنازه بیرون آوردند و نماز کردند و دفن کردند. و وقت‌ها رفت و صوفیان با سر زاویه‌ها شدند (محمد ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۶).

دومین اشاره به خاموشی‌گزیدن ابوسعید، هنگامی است که مراسم خاک‌سپاری به پایان آمد و برای ابوسعید در خانقاه ابوالحسن، اتاکی مشخص ساختند تا زاویه خویش در آنجا نهد و به خلوت در آنجا باشد. محمد بن منور می‌گوید:

پس خانگی جدا کردند شیخ ابوسعید را تا وی زاویه در آنجا بنهاد، و به خلوت در آنجا بود. [...] و شیخ ابوسعید، درین کَرت، سه شبان‌روز پیش شیخ بلحسن بود. و درین سه شبان‌روز، هیچ سخن نگفت. شیخ بلحسن وی را معارضه سخن می‌کرد. شیخ ابوسعید گفت: ما را بدان آورده‌اند تا سخن شنویم، او را باید گفت. پس شیخ بلحسن گفت: تو حاجت مایی از خدای تعالی. ما از خدای تعالی به حاجت خواسته‌ایم که دوستی از دوستان خویش بفرست تا ما این سِرهای تو بدو هوژ گوئیم. تو آن حاجت مایی. من پیر بودم و ضعیف، به تو نتوانستم آمدن. تو را قوت بود و عُدت، تو را به ما آوردند. تو را به مکه نگذارند. تو عزیزتر از آنی که تو را به مکه بَرند، کعبه را به تو آرند، تا تو را طواف کند (همان: ۱۳۷).

سومین اشاره به سکوت ابوسعید، هنگامی است که محمد بن منور قصد دارد سخن خویش را در بازنویسی گزارش این سفر به پایان برساند:

چون به نیشابور رسیدند، جمعی از صوفیان می‌گفتند که شیخ چون به خرقان رسید، آن وقت او و سخن او و آن همه حالت‌ها منقطع شد و همه برسید. و این سخن بدان گفتند که شیخ چون به خرقان رسید، در آن مدت که آنجا بود، هیچ سخن نگفت. به سبب آنک شیخ

بُلحسن گفته بود که: تو حاجتِ مایی از خدای تبارک و تعالی که ما درخواست کرده‌ایم که دوستی از دوستانِ خویش بفرست تا ما این سِرّه‌ها را تو بدو هوژ گوئیم. چون شیخ ما را آنجا بدین مهم برده بودند، او سخن نمی‌گفت. و دلیل برین سخن آن است که آنجا شیخ بُلحسن، شیخ ما را مُعارضه سخن می‌کرد و می‌گفت: سخنی بواژ، مرا نصیحتی بکن. شیخ ما می‌گفت: شما را باید گفت. ما را برای شنودن آورده‌اند. چون آن جمع را برین دقیقه اَطّلاع نبود، این چنین سخنی بگفتند. و این سخن با شیخ ما باز گفتند، شیخ ما گفت: اِشْتَاقَتْ تِلْكَ التَّرْبَةُ إِلَيْنَا فَلَمَّا التَّقِينَا فَنِينَا فِي تِلْكَ التَّرْبَةِ. آن خاک را آرژوی ما خاست. چون آنجا رسیدیم، ما در آن خاک، خاک شدیم و برسیدیم. و حدیث، بزرگان خود نکنند. شیخ ما از آن اعتراض، این جواب فرمود. و چون در حقیقت این تأمل رَوَد، آن معنی که تقریر افتاد معلوم گردد (همان: ۱۳۵).

به سکوت اختیار کردن ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن خرقانی، در کشف‌المحجوب نیز اشاره شده است. با توجه به تاریخ نگارش این کتاب که قبل از سالِ وفاتِ هجویری (۴۷۰ق) بوده و با عنایت به تقدّم زمان تألیف آن نسبت به دو مقامه معروف و بازمانده از ابوسعید، یعنی کتاب حالات و سخنان (تألیف ۵۴۱ق) و اسرارالتوحید (تألیف ۵۷۴ق)، می‌توان گفت هجویری از نخستین نویسندگانِ صوفی مسلک بود که ضمن معرفی ابوسعید ابوالخیر، از اقوال و حکایات مرتبط با احوال این شیخ، در تبیین آموزه‌های معرفتی استفاده فراوان کرد. مطالب کشف‌المحجوب درباره زندگانی و عقاید ابوسعید، به دلیل قدمت و تعدّد آنها، اهمّیت فراوان دارد. هجویری برای دست‌یافتن به حکایات و آشنایی با افکار و عقاید ابوسعید، غیر از دیدار و گفت‌وگو با مریدان این شیخ، نظیر خواجه حسن مؤدّب، به مقامه‌هایی از ابوسعید نیز دسترسی داشته است که اکنون نشانی از آنها در اختیار نیست.

کشف‌المحجوب، پس از تألیف، از چنان شهرت و اعتباری برخوردار شد که مأخذ و مصدر بسیاری از آثارِ صوفیانه قرار گرفت. در تاریخ پیشرفت و تکامل عرفان و تصوّف، در تدوین و تألیف آثار و منابع این حوزه، مراجعه به این کتاب یا اخذ و اقتباس از مندرجات آن، همواره مدّ نظر مؤلّفانِ صاحب‌نام اهل طریقت قرار داشته است. در کشف‌المحجوب مجموعاً نه‌بار از ابوسعید ابوالخیر یاد شده است.

یکی از این یادکردها، ذکری مختصر از ملاقاتِ ابوسعید ابوالخیر با شیخ ابوالحسن خرقانی

است. در ضمن این یادکرد، به سکوت ابوسعید نیز اشاره شده است. هجویری می‌گوید:

شیخ ابوسعید قصدِ زیارتِ وی [شیخ ابوالحسن خرقانی] کرد، و با وی، وی را محاوراتِ لطیف بود از هر فن. و چون می‌بازگشت، گفت: من تو را به ولایتِ عهدِ خود برگزیدم. و از حسن مؤدّب شنیدم، که خادمِ شیخ ابوسعید بود، که: چون شیخ به حضرت وی رسید، نیز هیچ سخن نگفت؛ مستمع بود و به جز جوابِ سخن وی باز نداد. من ورا گفتم: ایها الشیخ، چرا چنین خاموش گشتی؟ گفت: از یک بحر، یک عبارت‌کننده بس (۱۳۸۶: ۲۴۸).

چنان‌که مشهود است، منبع هجویری برای بیان این نقل قول، سخنان و روایت خواجه حسن مؤدب است؛ بنابراین، بسیار طبیعی است که از قول این راوی که نسبت به هر شخص دیگر، روابطی نزدیک‌تر و صمیمانه‌تر با ابوسعید داشت، سخنانی جهت‌دار درباره‌ی خاموشی شیخ در حضور ابوالحسن خرقانی به‌منظور پی‌گیری دیگر اغراض ثانویه ایراد شده باشد.

اکثر منابعی که بعد از کشف‌المحجوب به نگارش درآمده‌اند، به نقل از این کتاب، به سکوت ابوسعید در حضور خرقانی اشاره داشته‌اند؛ برای نمونه، در تذکرة‌الأولیاء، به استناد و به نقل از مطالب مندرج در کشف‌المحجوب، به سکوت ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن چنین اشاره شده است:

شیخ ابوالحسن چون به وداع او [ابوسعید] آمد، گفت: من تو را به ولایت‌عهد خویش برگزیدم، که سی سال بود تا از حق کسی می‌خواستم که سخنی چند از آنک در دل دارم، که کس محرم آن نمی‌یافتم، بدو هو گویم، چنان‌که او ها شنود، تا که تو را فرستادند. لاجرم شیخ بوسعید آنجا سخن نگفته است زیادت. گفتند: چرا سخن نگفتی؟ گفت: ما را به استماع فرستاده بودند. پس از یک بحر یک عبارت‌کننده بس (عطار، ۱۹۰۵: ۲۰۶).

افزون بر این آثار، در کتاب کاشف‌الأسرار نیز به نقل از منابع سابق‌الذکر چنین آمده است:

شیخ ابوالحسن خرقانی، شیخ ابوسعید ابوالخیر را می‌گفت: یا ابوسعید، سخن‌هایی دارم که اگر بگویم، در زمین و آسمان ننگند. خداوند سبحان و تعالی تو را از بهر آن آورد تا به تو هوژ گویم. و آن بود که شیخ ابوسعید سه روز در خرقان بود که هیچ سخن نگفت، و می‌گفت: ما را از بهر استماع آورده‌اند (اسفراینی، ۱۳۵۸: ۱۲۹-۱۳۸).

دلالت و تأکید این منابع بر سکوت ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن، در حالی است که به استناد روایت‌های مندرج در منابع مرتبط با زندگی و احوال خرقانی، به این موضوع اشاره شده است که ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن، به جهت پافشاری خرقانی، به ایراد سخن پرداخت؛ اما سخن او، به تأیید این دسته از منابع، برخلاف آنچه از ابوسعید و مجالس گرم و پُرشور وی انتظار می‌رفت، نه تنها سخنی نیکو و جذاب نبود، بلکه حتی راه سخن نیز بر او بسته شد. در رساله ذکر قطب‌السالکین در این باب می‌خوانیم:

نقل است که چون بوسعید درآمد، شیخ وی را برخاست و دست گرفت و در محراب بنشاند و گفت: یا باسعید، سخن گو، که ملایکه به نظاره سخن تو آمده‌اند؛ و دست ازین بنداشت تا شیخ در سخن آمد. در میان سخن، رویش سرخ شد و حاضران در گریه آمدند، و شیخ می‌شنید (وَ كَانَ يُشِيرُ إِلَى فَنَاءِ الْخَلْقِ وَ بَقَاءِ الْحَقِّ). پس همی‌گفت؛ تا آن‌گاه که حال بر وی بگشت؛ چنانک گفتم محراب از وی پُر شده است و حاضران را از وی زُعبی درمی‌آمد. پس شیخ [ابوالحسن] دست بر پشتش نهاد و گفت: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَ هَذَا لِسَانُ السِّرِّ لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ. پس خاموش شد و ساکن گردید. پس احمد حاجی صرّام گفت که: شیخ [ابوالحسن] گفت که اگر دست بر پشت بوسعید نهاده‌ام، در هوا پیریدی و بشدی آنجا که شدی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۷).

صرف نظر از اینکه در این عبارت، به سخن گفتن ابوسعید در حضور خرقانی تصریح شده است، آنچه در این حکایت بیش از هر چیز دیگر جلب نظر می‌کند، شکل‌گیری یکی از نادرترین انواع کرامات اولیاء الله است؛ کرامتی که از آن با عنوان «طوام» یاد شده است.

طوام در لغت به معنی بالنده و رشدکننده (انوری، ۱۳۸۱: ذیل طوامی) یا به مفهوم برآمده و گولیده است (نفسی، بی تا: ذیل طامی). این کلمه از ریشه «طَمَّ» است. طَمَّ نیز در لغت به مفهوم «بسیار شدن چیز، به حدّ فوق شدن و غالب گردیدن» به کار رفته است (صفی‌پور، بی تا: ذیل طَمَّ). در لسان العرب، «طَمَّ المَاءُ» بالا آمدن آب و همه جا را فراگرفتن معنی شده است (ابن منظور، ۱۴۰۵: ذیل طمم). در آیه سی و چهارم سوره نازعات، از قیامت به عنوان «الطامة الكبرى» یاد شده است. دلیل نامیده شدن قیامت به «طامة» نیز به آن سبب دانسته شده که همه چیز را فرا می‌گیرد (همان).

صرف نظر از معنای لغوی طوام، این واژه در میان مصطلحات اهل تصوف، نام یکی از انواع کرامات اولیاست. طوام به معنی بزرگ و فربه شدن جسم است. منتها این فربگی، فراتر از حدّ انتظار است. این انبوهی جسم به گونه‌ای است که تمام فضای آن مکانی که شخص صاحب طوام در آن قرار دارد، از جسم او مملو می‌شود. فربهی جسم، پس از لحظاتی روی به کاستی می‌نهد و سرانجام به قرار معمول خود باز می‌گردد.

متصوّفه درباره چگونگی وقوع این حالت، به صراحت به اظهار نظر نپرداخته‌اند. تنها از خلال حکایت‌های مربوط به طوام است که می‌توان به اطلاعاتی مجمل درباره چگونگی وقوع آن دست یافت. آنچه از این طریق حاصل می‌شود، مبین این مطلب است که طوام با تجلی جمالی و تجلی جلالی حق ارتباط مستقیم دارد. هرگاه ذات مقدّس باری تعالی، تجلی جلالی خویش را بر اولیاء الله ظاهر کند، از هیبت و عظمت ناشی از آن، کوچکی جسم، شامل حال ولی می‌شود؛ اما هرگاه که این تجلی به صورت تجلی جمالی حادث شود، فربهی و بالندگی جسم را به همراه خواهد داشت. متصوّفه این هر دو حالت را در ذیل یک عنوان بررسی کرده و از آن با عنوان طوام یاد کرده‌اند (← همتی، ۱۳۹۱: ۱۰۳-۱۲۴).

صرف نظر از موضوع طوام و دگرگون شدن حال ابوسعید در خانقاه خرقانی هنگام مجلس گفتن، و افزون بر موارد یادشده قبلی، آنچه بر سخن گفتن ابوسعید در خانقاه خرقانی تأکیدی مجدد دارد، آن است که در مقام کهن و نویافته که منبعی درباره احوال و اقوال و رویدادهای زندگانی شیخ ابوسعید ابوالخیر است، چنین آمده و صراحتاً به این موضوع اشاره شده است که ابوسعید در مجلس شیخ ابوالحسن خرقانی، بنا به اصرار و درخواست ابوالحسن، بر منبر شد و به ایراد سخن پرداخت. در آنجا از قول خرقانی چنین می‌خوانیم:

شیخ را گفت: می‌شنوم که تو سخن نیکو می‌گویی! ما را سخن گوی. شیخ گفت: سخن ما دوران را شاید، نزدیکان را نشاید. گفت: نه برای آن می‌گویم تا ما را از سخن تو نیک آفتد، و لکن از برای آن می‌گویم تا ترا از استماع ما نیک افتد. بوسعید بر منبر شد و سخن گفتن

گرفت. سائلی سؤال کرد که كيف الطريق الى الله؟ راه به خدای چگونه است؟ گفت: هذا طريق نَسَجَتْ عليه العنكبوتُ و بالت عليه الثعالبُ. پیر خرقان گفت: این راه ما است به وی. راه وی با ما چیست؟ شیخ گفت: اگر نه آن بودی که پیر خرقان مرا بدان سخن دریافت و آلا کار من با خطر بودی (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

چنان‌که از محتوای این حکایت مشهود است، ذکر زبان‌آوری و نیکوسخنی ابوسعید، به گوش شیخ ابوالحسن خرقانی نیز رسیده بود؛ از همین روی، ابوالحسن از ابوسعید درخواست کرد تا در حضور او به ایراد سخن پردازد. هرچند ابوسعید تمایلی به این کار نداشت، اما بنا به اصرار خرقانی، به این امر مبادرت ورزید. منتهی در کمال شگفتی، این‌بار نه تنها سخن ابوسعید نیکو ایراد نشد، بلکه راه سخن نیز بر او بسته ماند. این امر، موجب آزر و همچنین سبب تعجب مریدان ابوسعید شد؛ به گونه‌ای که حتی در حق شیخ زبان به اعتراض گشوده شد.

صرف نظر از تصریح این منابع به مجلس‌گویی ابوسعید، اگر در آخرین عبارات حکایت سفر ابوسعید به خرقان (مندرج در اسرارالتوحید) اندکی تأمل شود و پاسخ ابوسعید به اعتراض مریدان، مبنی بر چرایی بسته‌شدن راه سخن بر خود، مد نظر قرارگیرد، مشخص خواهد شد که به‌رغم تلاش خواجه حسن مؤدب در دیگرگون جلوه‌دادن واقعیتی از نوع بسته‌ماندن راه سخن بر ابوسعید (و تغییر آن به خاموشی محض) پاسخ ابوسعید به این اعتراض و تعبیر به‌کار رفته در آن، همگی همسو با رویدادی است که در خرقان برای ابوسعید پیش آمد و ضمن بسته‌ماندن راه سخن بر او کلام شیخ نیکو ادا نشد.

با توجه به مستندات یادشده پیشین، می‌توان این مسئله را مطرح ساخت که به احتمال فراوان آنچه باعث شد تا خواجه حسن مؤدب انگیزه اصلی مسافرت ابوسعید به خرقان را به‌منظور تسلی خاطر ابوالحسن در واقعه قتل فرزند جوان این شیخ عنوان کند، و انگیزه سفر به حجاز را تابعی از این عامل اصلی جلوه دهد، و همچنین از مشورت ابوسعید با خرقانی مبنی بر تشرف یا عدم تشرف به سفر مبارک نیز مطلقاً سخنی به میان نیاورد، تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی دو مسئله مهم در این زمینه بود که امکان ایجاد دگرگونی در برخی از حقایق مرتبط با این سفر را برای او فراهم ساخت.

یکی از این عوامل تأثیرگذار، وقوع مصیبت سربریده شدن پسر شیخ ابوالحسن و ایجاد احوال خاص ناشی از این واقعه در نحوه مصاحبت و نوع گفت‌وگوهای این دو شیخ با یکدیگر است. اما اینکه ماجرای قتل پسر جوان شیخ ابوالحسن دقیقاً مقارن با سفر ابوسعید به خرقان اتفاق افتاده باشد، به دلایل متعدّد کاملاً محل تردید و حتی منتفی است. این رویداد، نه چنان‌که خواجه حسن مؤدب مدعی وقوع هم‌زمان آن با سفر ابوسعید به خرقان است، بلکه به استناد آنچه از مقامه‌های شیخ ابوالحسن برمی‌آید، در ایام پیش از سفر ابوسعید به آنجا رخ داده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۴۵ و ۳۷۹). منتها این ایام، به زمان مسافرت ابوسعید به خرقان، بسیار نزدیک بود؛ به گونه‌ای که خانواده شیخ ابوالحسن، هنگام حضور ابوسعید در خانقاه ایشان، هنوز در داغ مصیبت فرزند به سر

می‌بردند؛ چنان‌که احوال و سخنان ایشان با ابوسعید (چنان‌که در ادامه به آن اشاره خواهد شد) کاملاً متأثر از آن واقعه بود.

دیگر عامل نقش‌آفرین در این زمینه، پابندی خواجه حسن مؤدب به رعایت سنت جاری در نزد اهل خانقاه برای نقل صحیح کلام مشایخ و ضرورت یادکرد از تمام این سخنان است. یکی از این اقوال، کلامی بود که شیخ ابوالحسن آن را در پاسخ ابوسعید ابوالخیر که از وی برای رفتن یا نرفتن به سفر مبارک مشاوره می‌طلبید، بیان داشت. خرقانی با گفتن این سخنان، ابوسعید را از سفر به حجاز بازداشت و سفر به خرقان را برای او معادل حج تمتع و سفر به بسطام را برابر با حج عمره دانست. محمد بن منور بدون اشاره به مشورت ابوسعید با خرقانی، از این سخنان چنین یاد کرده است:

شیخ بلحسن گفت: یا شیخ، ما می‌بینیم که هر شب کعبه گردد تو طواف می‌کنی! تو را به کعبه چه کار؟ بازگرد که تو را برای این می‌آوردند. حج کردی. بادیه اندوه بلحسن گذاشتی. لبیک نیاز وی شنیدی. در صومعه عرفات وی شدی. زمی جمار نفس‌های وی بدیدی. بلقسم بلحسن را بر جمال خود قربان دیدی و بر یوسف وی نماز عید کردی. فریاد و اندوه سوختگان شنیدی. بازگرد، که اگر جز چنین بودی، بلحسن نماندی. تو معشوقه عالمی. شیخ ابوسعید گفت: به جانب بسطام شویم و زیارت کنیم و بازگردیم. شیخ بلحسن گفت: حج کردی، عمره خواهی کرد! (۱۳۷۱: ۱۳۸).

گویا فهم این موضوع، برای مریدان ظاهرین و شاید ساده‌اندیش، بسیار دشوار می‌نمود که چگونه شیخ ابوالحسن توانست ابوسعید ابوالخیر را از قصد سفر مبارک (با همه اعتبار و تقدسی که به‌ظاهر در آن وجود دارد) منصرف سازد و او را از همان ابتدای مسیر، برای بازگشت به نیشابور متقاعد کند؟ از همین روی، بعدها خواجه حسن مؤدب در بازگویی گزارش این سفر، سعی بر آن کرد تا در گام نخست، عامل اصلی مسافرت تاریخی ابوسعید به خرقان را در ارتباط با نیروی فراست شیخ و آگاهی او از گشته‌شدن فرزند شیخ ابوالحسن و حضور در کنار این پدر به‌منظور تسلی خاطر ایشان در مرگ آن عزیز عنوان کند؛ و در گام دیگر، سخن گفتن نه‌چندان نیکوی ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن، و حتی بسته‌شدن راه سخن بر او، به خاموشی مطلق تعبیر شود.

خواجه حسن مؤدب از طریق این دگرگونی در وقایع و حقایق (که از طریق عدم ذکر اقتضانات حالی و مقامی آن مجالسی که سخنان این دو شیخ در بستر آنها شکل گرفت، به اجرا درآمد) نه تنها توانست برای انصراف ابوسعید از سفر به حجاز، برای مریدان ساده‌ضمیر، دلیلی آسان‌فهم و درخور درک ایشان ارائه دهد و چنین وانمود کند که ابوسعید از آغاز نیز قصد اجرای سفر مبارک را نداشت، بلکه کیشی که او را به ناحیه خرقان آورد، تسلابخشی به خانواده شیخ ابوالحسن در مصیبت مرگ فرزند بود، بلکه توانست راه را بر هرگونه اعتراض نسبت به نیکو ادانشدن کلام ابوسعید در حضور خرقانی نیز برای همیشه ببندد.

سندی دیگر که در اثباتِ مجلسِ گفتنِ ابوسعید در حضورِ خرقانی می‌توان ارائه کرد، شرح و تفسیرِ همان گفت‌وگویی از اسرارالتوحید است که در ضمن گزارش سفر ابوسعید به خرقان، به آن نیز به‌عنوان یکی از مکالمه‌هایی اشاره شده است که این دو شیخ با یکدیگر داشته‌اند؛ گفت‌وگویی که بنا بر متن اسرارالتوحید، از آغاز تا فرجام، ابهاماتِ موجود در آن، خواننده را از دریافت معنای حقیقی آن بازمی‌دارد. دلیلِ شکل‌گیری این ابهامات، ناشی از دو امر است: یکی حذفِ عامدانه و عدم ذکرِ آگاهانهٔ مقتضیاتِ حالی و مقامی آن مجلسی است که گفت‌وگوی این دو شیخ با یکدیگر در بسترِ آن شکل گرفت؛ دیگر، تلاشی است که راویِ این سفر، در دگرگون جلوه‌دادنِ یکی از وقایعِ آن از خود نشان داد. منتها با آشکارشدنِ تفسیرِ گفت‌وگوی مورد نظر، موضوعِ سخن‌گفتنِ ابوسعید در خانقاه خرقانی، آن هم بنا به اصرار شیخ ابوالحسن، و نیکو ادانشدنِ آن سخن، دوباره به وجهی دیگر کاملاً آشکار خواهد شد.

۴. تفسیرِ گفت‌وگویی ابوالحسن خرقانی با ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید

چنان‌که ذکر شد، یکی از منابعِ مرتبط با احوالِ شیخ ابوالحسن که در آن به سفرِ ابوسعید به خرقان و گفت‌وگوی این دو شیخ با یکدیگر اشاره شده است، کتابِ منتخبِ نورالعلوم است. در منتخبِ نورالعلوم چنین روایت می‌شود:

وقتی که بوسعید به خرقان رسید، عیالِ شیخ ابوالحسن فرزندی بیرون فرستاد، تا شیخ ابوسعید دست به سرِ او فرود آورد. بوسعید گفت: جایی که شیخ ابوالحسن باشد، به من حاجت نباشد. و هم بگریست [که] هم تو ای شیخ، دست بر سرِ ما فرود آر. پس شیخ گفت: ای بوسعید، سخنی بگویی. گفت: ادب بُود در این حضرت فصاحت نمودن. گفت: ای بوسعید، به ولایتِ شما رسم بُود جلوه‌کردن عروس را؟ گفت: بُود. گفت: در آن جمع از نظارگیان کسی باشد که اگر روی بکشاید، عروس خجل شود؟ پس بوسعید سخن آغاز کرد. گویند عیالِ شیخ پیوسته با شیخ در خصومت بودی، شیخ بوسعید در میانِ سخن روی سویِ خادم کرد و گفت: عیالِ شیخ را بگویی که وقت شد که نیز خصومت نکنی! گویند بعد از آن هرگز خصومت نکرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۷۵ و منتخب نورالعلوم، ۱۳۵۴: ۱۴۲).

عبارتِ مندرج در منتخبِ نورالعلوم، بر سخن گفتنِ ابوسعید در حضورِ شیخ ابوالحسن، دلالتی روشن دارد. با اندکی تأمل در این عبارت، می‌توان معنا و مفهومِ گفت‌وگوی مبهم مندرج در اسرارالتوحید را دریافت و به پرسش‌هایی که به دنبالِ مرورِ آن گفت‌وگوی مبهم مطرح می‌شود، پاسخی قانع‌کننده داد.

آنچه در پاسخ به پرسش‌هایی که در پی مرور این گفت‌وگو پدید می‌آید، می‌توان بیان کرد، آن است که به احتمالِ قریب‌به‌یقین، ابوسعید هنگام حضور در خانقاه شیخ ابوالحسن، نیتِ مجلس‌گویی نداشت؛ چراکه سخن‌گفتن و فصاحت‌نمودن در حضرتِ بزرگان را نوعی از ترکِ ادب می‌دانست؛ اما با اصرار شیخ ابوالحسن ناگزیر به ایراد کلام شد.

آنچه ابوسعید را به سخن‌گفتن در حضور خرقانی متقاعد ساخت، سؤالی بود که شیخ ابوالحسن از او پرسید. این پرسش در منتخب نورالعلوم چنین روایت شده است:

گفت: ای بوسعید، به ولایت شما رسم بُود جلوه‌کردن عروس را؟ گفت: بُود. گفت: در آن جمع، از نظارگیان کسی باشد که اگر روی بگشاید، عروس خجل شود؟ (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۷۵ و منتخب نورالعلوم، ۱۳۵۴: ۱۴۲).

این پرسش و پاسخ مبتنی بر آن، در اسرارالتوحید چنین گزارش شده است:

شیخ بلحسن در میان سخن از شیخ پرسید که: به ولایت شما عروسی بو؟ شیخ بوسعید گفت: بو، و در عروسی بسیار نظارگی بو، که از عروس نیکوتر بو، و لکن در میان ایشان، تخت و کلاه و جلوه، یکی را بو. شیخ بلحسن نعره‌ای بزد و گفت، مصراع: خسرو همه حال خویش دیدی در جام (محمّد ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۴۳).

رفع ابهام از عبارت مندرج در اسرارالتوحید و پاسخ به پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح شد، در گرو تأمل در همان عبارت اخیر از منتخب نورالعلوم است. اینکه در اسرارالتوحید آمده است که «شیخ بلحسن در میان سخن از شیخ پرسید که: به ولایت شما عروسی بو؟» منظور از «میان سخن» همان درخواستی است که خرقانی برای مجلس‌گفتن از ابوسعید داشت. ابوسعید در پاسخ به این درخواست «گفت: ادب نبُود در این حضرت فصاحت نمودن». خرقانی در پاسخ به امتناع ابوسعید از ایراد مجلس، به بیان آن سؤال و جواب روی آورد.

به نظر می‌رسد «عروس» در این گفت‌وگو، استعاره یا نماد از شخص ابوسعید ابوالخیر باشد. «جلوه‌کردن عروس» نماد یا کنایه‌ای از به سخن پرداختن ابوسعید و نمایش توانایی وی در ایراد کلام است. «نظارگیان» که در آن جمع حضور دارند و ممکن است در صورت روی‌نمایاندن، اسباب خجالت عروس شوند، نماد یا استعاره‌ای از شیخ ابوالحسن خرقانی است.

به نظر می‌آید شیخ ابوالحسن از طریق ارائه این مثال که در قالب پرسش و پاسخ به طرح آن پرداخت و به شیوه نمادپردازی آن را ارائه کرد، به ابوسعید ابوالخیر گفته باشد که این مجلس، در خانقاه من، به خاطر تو برپا شده است و جایگاه عروس در این جمع، به تو تعلق دارد؛ همان‌طور که در مجلس عروسی، تمام شور و نشاط و همگی علت برپایی مراسم، به خاطر شخص عروس است و همه نگاه‌ها متوجه اوست؛ و همچنین با عنایت به این نکته که عروس، در مجلس عروسی خویش، ناچار از روی‌نمودن و جلوه‌گری است، هرچند که حتی شاید در جمع تماشاچیان و نظارگیان آن مراسم، زیبارویانی وجود داشته باشند که اگر روی بگشایند، باعث شرمساری و خجالت عروس از زیبایی خود شوند، با این حال و خواه‌ناخواه، عروس ناگزیر از گشودن روی خویش و ناچار از جلوه‌گری است.

مفهوم صریح‌تر این تفسیر چنان است که ابوسعید هرچند سخن در حضور شیخ ابوالحسن را که از نظر برخوردار از حالات معنوی و روحانی، زیباروی‌ترین نظارگی حاضر در این جمع بود، ترک ادب می‌دانست، اما به دلیل آنکه مجلس مذکور به خاطر او برپا شده بود و ابوسعید عروس آن

مجلس محسوب می‌شد، ناچار از ایراد سخن یا به تعبیری دیگر، ناگزیر از جلوه‌گری بود؛ به همین سبب، ابوسعید به‌رغم میل باطنی خویش، سخن گفت. اما سخن او بر طریق همیشگی که کلامی نیکو و در عین فصاحت و زبان‌آوری بود، ایراد نشد. گویا اُبَهِتِ مَقَامِ مَعْنَوِی و شُكُوهِ بَی‌مَانِدِ حَالَاتِ رُوحَانِی شیخ ابوالحسن، ابوسعید را از جلوه‌گری خجل ساخت؛ به گونه‌ای که فصاحتِ خویش را در حضور خرقانی از دست رفته دید.

همچنین، آنچه درباره تفسیرِ مصراع (خسرو همه حالِ خویش دیدی در جام) که شیخ ابوالحسن پس از شنیدن پاسخ ابوسعید به بیان آن پرداخت، می‌توان ذکر کرد، آن است که مفهوم کلی این مصراع و معنایی که بیش از هر چیز به ذهن متبادر می‌شود، با توجه به واژه‌ها و تعابیر به‌کار رفته در آن، چون «خسرو»، «جام» و «احوالِ خویش را در جام دیدن»، به معنای فهم‌کردن و درکِ باطنی داشتن از احوال و امورِ ظاهری است.

این سخن به این معنی است که ابوسعید با پاسخ خود به پرسش خرقانی، مبنی بر اینکه به ولایت ما هم عروسی بو، و در عروسی بسیار نظارگی بو، که از عروس نیکوتر بو، و لکن در میان ایشان، تخت و کلاه و جلوه، یکی را بو، نشان داد که معنای ثانویه و مفهوم باطنی پرسش شیخ ابوالحسن را به خوبی دریافته و منظور خرقانی را از ضرورت ایراد سخن در آن جمع درک کرده است. این همان دریافتی است که خرقانی از مشاهده آن از جانب ابوسعید به وجد آمد و در واکنش به آن، بی‌درنگ این مصراع را بر زبان جاری ساخت و گفت: «خسرو همه حالِ خویش دیدی در جام».

۵. نتیجه

نتایج حاصل از این پژوهش، مؤید این مسئله است که خواجه حسن مؤدب، در گزارش خود از این سفر، بنا به ملاحظات خاص و به صورتی کاملاً نامحسوس و با در پیش گرفتن شیوه‌ای ویژه، برخی از حقایق و وقایع مرتبط با آن را تحریف شده و دیگرگون روایت کرده است. این دیگرگون‌سازی، در مسئله نیت واقعی ابوسعید برای در پیش گرفتن این سفر و همچنین در موضوع مجلس گفتن یا سکوت وی در خانقاه خرقانی کاملاً مشهود است.

انگیزه اصلی خواجه حسن مؤدب برای این امر، به دو موضوع مهم مربوط می‌شده است: یکی، مجلس گفتن نه‌چندان نیکوی ابوسعید در خانقاه شیخ ابوالحسن، و بسته‌شدن راه سخن بر او؛ دیگر، سختی و دیریابی فهم این مسئله برای مریدانِ ظاهرین و ساده‌اندیش که شیخ ابوالحسن چرا ابوسعید را از قصد سفرِ مبارک منصرف ساخت و او را از همان ابتدای مسیر، برای بازگشت به نیشابور متقاعد کرد. هرکدام از این موضوعات، مسائلی محسوب می‌شدند که به نحوی خاص زمینه اعتراض مریدان را به ابوسعید ابوالخیر فراهم ساخته بودند.

ضرورتِ ارائهٔ پاسخ به این اعتراض‌ها سبب شد تا خواجه حسن مؤدب در بازگوییِ گزارش این سفر، سعی کند تا در گام نخست، عامل اصلی مسافرتِ ابوسعید به خرقان را نه به انگیزهٔ مشورت با شیخ ابوالحسن برای رفتن یا نرفتن به سفرِ مبارک، بلکه در ارتباط با نیروی فراست شیخ و آگاهی او از گذشته شدن فرزندِ خرقانی و حضور در کنار این خانواده به منظور تسلی خاطر ایشان در آن مصیبت عنوان کند؛ و در گام دیگر، سخن گفتنِ نه‌چندان نیکوی ابوسعید در حضور شیخ ابوالحسن و حتی بسته شدن راه سخن بر او را به خاموشی کامل تعبیر کند.

خواجه حسن مؤدب شاید از این طریق توانست برای انصرافِ ابوسعید از سفر به حجاز، برای مریدان ساده‌ضمیر، دلیلی آسان‌فهم و درخورِ درک ایشان ارائه کند و راه را بر ایرادِ هرگونه اعتراض به علتِ نیکو ادانشدن کلامِ ابوسعید در حضورِ خرقانی نیز ببندد؛ اما به دلیلِ حذفِ عامدانه و ذکر نکردنِ مقتضیاتِ حالی و مقامی آن مجلسی که خرقانی و ابوسعید در آن به گفت‌وگوی مشهور خود پرداختند، ابهامات و سؤالاتی بی‌پاسخ را دربارهٔ این گفت‌وگو، تا زمانهٔ حاضر باقی گذاشت. پژوهش به منظور رفع ابهاماتِ مرتبط با این گفت‌وگو و تحقیق جهت یافتنِ پاسخ پرسش‌هایی که در پی این ابهامات پدید می‌آید، از طریقِ بررسی تطبیقی گزارش‌هایی که دربارهٔ این سفر وجود دارد، امکان‌پذیر است. این مطالعهٔ تطبیقی نه تنها از حقایقِ کتمان شدهٔ این سفر پرده برمی‌دارد، بلکه مفهومِ واقعیِ مکالمهٔ این دو شیخ با یکدیگر را به شرحی که در متن مقاله به آن اشاره شده است، آشکار می‌کند.

منابع

- ابن منظور الإفريقي (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم، ادب الحوزه.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافتهٔ ابوسعید، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر)، ج ۳، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۸۸)، نوشته بر دریا؛ از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی، ج ۳، تهران، سخن.
- صفی‌پور، عبدالرحیم (بی‌تا)، منتهی الأرب فی لغة العرب، تهران، سنایی.
- عطار نیشابوری (۱۹۰۵)، تذکرة الأولیا، چاپ رینولد آلین نیکلسون، لیدن، لیدن.
- محمد بن منور (۱۳۷۱)، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۳، تهران، آگاه.
- منتخب نورالعلوم (۱۳۵۴)، چاپ مجتبی مینوی، ج ۲، تهران، کتابخانه طهوری.
- نفیسی، علی اکبر (بی‌تا)، فرهنگ نفیسی (ناظم الأطبایا)، تهران، خیم.
- نورالدین عبدالرحمن اسفراینی (۱۳۵۸)، کاشف الأسرار، چاپ هرمان لندلت، تهران، مک گیل.
- هجویری (۱۳۸۶)، کشف المحجوب، چاپ محمود عابدی، ج ۳، تهران، سروش.
- همتی، امیرحسین (۱۳۹۱)، «طوام، گونه‌ای نادر از کرامات اولیا»، مطالعات عرفانی، بهار و تابستان، ش ۱۵، ص ۱۰۳-۱۲۴.